

انسان، موجودی فرا اندیش

سخن سردبیر

در عصری که انسان محوری، پایه و بنیان بسیاری از برنامه ریزی ها، داوری ها و سازمان دهی ها قرار گرفته است، می رود تا انسان تندیس خویش را بر کعبه وجود بیاویزد و با نفی همه تقدسها، تنها به تقدیس خویشتن خویش روی آورد.

و دریغ! که انسان در این انسان محوری نیز با خود صادقانه سخن نگفته است، چرا که گاه چنان انسان را پوچ و بیهوده معرفی کرده که ذلیلانه دستخوش توفان غرایز جنسی بوده است و یا مقهورانه دست پرورده شرایط اقتصادی و ابزار تولیدی و یا روابط اجتماعی! حیوانی لذت جو، یا موجودی شکمبار و سراسر متأثر از نیازهای جسمی و یا بوته ای بی ریشه و سرگردان، دستخوش تندباد و حوادث و شرایط اجتماعی!

و شگفت این که انسان از همین پایگاه انسان مدارانه و در همین کنکاش مطلق نگرانه و انعطاف ناپذیر که قامت انسان را از لباس اخلاق و عاطفه و معنویت عریان کرده است، دم از خدایی انسان می زند و از این موجود برهنه و بی آبرو و هرزه ای که ساخته، سلطانی مقتدر و فرمانر وایی بی تحمل بر سریر علم و سیاست و فرهنگ و اخلاق نشانده است.

و چنین است که انسان این عصر، گرفتار دوگانگی و ناهمگونی عمیق شده است.

- از احساس پوچی و بیهودگی، به نیستی می اندیشد و از شدت خود بزرگ بینی به خدایی کردن.
- از فرط لذت جویی به آزادی مطلق فکر می کند و از خستگی رها بودن به خودآزاری رو می آورد.
- دین را زنجیر و خرافه می پندارد و خود به شیطان پرستی و خرافه پرستی پناه می برد.
- سلطانی است مقتدر که چون به نگینهای تخت مرصع خویش می نگرد گردن فرازی می کند، و زمانی که فجایع و ناکامی ها و ناهنجاری ها را می بیند سرافکنده می شود، و در جست و جوی سرپناهی، از اقتدار صنعت و تولید و تکنولوژی بیزار می جسته و تلاش می کند تا بر برگهای سبز طبیعت و بازگشت به زندگی ساده بی اقتدار، زشتیهای خود را بپوشاند.
انسان این عصر، آن اندازه بالغ هست که تضادهای فکری و رفتاری خود را درک کند، ولی غرور، خودخواهی، تعصب و رسوبات فرهنگی و گاه ساده اندیشی به او کمتر اجازه می دهد که تضادهای خود را بی پروا آشکار سازد.

شاید این عبارات، گستاخانه به نظر آیند، ولی اگر توجه کنیم که اوجها و کاستی های انسان برای چگونگی رویارویی با حق و پیام انبیا در طول تاریخ همگون بوده و هست، و تنها رویه ها و شکلها و نمودها و ژستها و عبارتها تفاوت یافته اند، خواهیم دانست که آنچه گفته آمد، نه داوری و سخن ما که داوری و سخن آفریننده هستی است.

این تنها انسان عصر دانش و تکنولوژی نیست که فرهنگ و دانش و یافته های خود را برتر از پیام انبیا قلمداد می کند و معنویت را به سخره می گیرد و بت پندارهای خود را بر قوانین خدای هستی

برتری می دهد، بلکه انسان در دورترین منظر تاریخ نیز همین واژه ها و ژستها را تک رار کرده است و شگفت این که نه عبرت گرفته و نه احساس شرم کرده است!

نوح(ع) در تاریخ اندیشه دینی، نخستین رسول و پیامبر صاحب شریعت است و مخاطبان او از نظر سطح تاریخ تمدن بشری، ابتدایی ترین مردم شناخته می شوند، اما موضعگیری آنان در برابر نوح، حکایت از همسانی آنان با ملتها و اقوامی دارد که بعدها در عرصه گیتی پدید آمدند و حتی تمدنهایی را تشکیل دادند.

(کذبت قوم نوح المرسلین) شعراء / ۱۰۵

قوم نوح، همه فرستادگان الهی را تکذیب کردند.

اگر نوح را نخستین رسول بدانیم، تکذیب همه رسولان می تواند به معنای دروغ پنداشتن اصل بعثت و رسالت باشد! چیزی که بشر امروز نیز با تبختر از آن یاد می کند و رسالت را در حد یک تجربه شخصی (که می تواند تخیل نیز باشد) تنزل می دهد.

آیا قرآن در صدد تفهیم همین معنی - همسانی انسانها در طول تاریخ اندیشه و ایمان - نیست که به پیامبر خاتم فرموده است:

(و إن یکذبوک فقد کذبت قوم نوح و عاد و ثمود) حج / ۴۲

ای پیامبر! اگر مردمان عصر تو، تو را تکذیب می کنند، نگران نباش! چه این که اقوام گذشته نیز چون قوم نوح و عاد و ثمود چنان کردند.

این همسانی تنها در تکذیب رسالت و انکار فرشته وحی و تردید در ماهیت نبوت و تشکیک در زمانی و مکانی نبودن فهم رسول نبوده است که شامل وجوه دیگری نیز می شده است.

همسانی موضعگیری منکران در برابر پیامبران الهی

(کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر) قمر / ۹

نوح را تکذیب کردند و گفتند مجنون است و با دشنام او را راندند!

(قال إن رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون) شعراء / ۲۷

[فرعون با تمسخر] گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، فردی دیوانه است.

(فتولّی برکنه و قال ساحر أو مجنون) ذاریات / ۳۹

فرعون با تمام وجود از موسی روی گرداند و گفت او فردی ساحر یا دیوانه است.

(و یقولون إنه لمجنون) قلم / ۵۱

منکران پیامبر اکرم(ص) نیز می گویند، او برآستی دیوانه است.

(کذلک ما أتى الذین من قبلهم من رسول إلاّ قالوا ساحر أو مجنون)

ذاریات / ۵۲

[او این چندان شگفت و غریب نیست، چرا که] پیش از اینان نیز هیچ رسولی به سراغ ملتها نیامد، مگر این که او را به ساحر بودن و یا جنون نسبت دادند!

(و قالوا معلّم مجنون) دخان / ۱۴

و گفتند، [محمد(ص)] دست آموخته انسانی دیگر است و علاوه بر این گرفتار جنون شده است!
(و ما یأتیهم من نبی إلا کانوا به یستهزءون) زخرف / ۷
هیچ پیامبری به سوی ایشان نیامد، جز این که او را مورد استهزاء قرار دادند.
(و یقول الذین کفروا إن هذا إلا أساطیر الأولین) انعام / ۲۵
کفرپیشگان می گویند، اینها جز اسطوره ها و افسانه های کهن چیزی نیست!
اینها و دهها نسبت ناروای دیگر، واژه های تکراری امتهای کفرپیشه در طول تاریخ در برابر پیامبران است.

پس سرگشتگان وادی حیرت و درماندگان از تحلیل حقیقت رسالت و تقدس زدایان از مکتب وحی، نه از سر دانش انباشته، که به دلیل کراهت از حق، چونان نسلهای پیشین، به تکرار همان تعبیر در جامه های نوین روی آورده اند.

قرآن به صراحت، راز این همگونی را افشا کرد و فلسفه این همصدایی را بیان داشته است:

(أَمْ یقولون به جنّة بل جاءهم بالحقّ و أكثرهم للحقّ کارهون)

مؤمنون / ۷۰

می گویند پیامبر گرفتار جنون و جن زدگی شده است [ولی خوب می دانند که به او این نسبتها نمی سزد] بلکه پیامبر برای آنان حقیقت را آورده است و بیش تر آنان از مواجهه با حق کراهت دارند!

شایان توجه است که نشانه های این حق گریزی در صریح کلام آنان به صورت تناقضی پوشش ناپذیر، خودنمایی می کند.

(معلّم مجنون) درس آموخته ای دیوانه!

اگر درس آموخته است و از دانش ویژه ای برخوردار است پس دیوانه شمردنش چرا، و اگر سخنانش ارزش علمی ندارد، درس آموختگی او چه چیزی را ثابت می کند!

(ساحر مجنون)

اگر ساحر است و کارهای شگفت می کند، جاذبه دارد، به اعجاب او می دارد و دیگران از هموردی او عاجزند، پس چگونه می تواند مجنون باشد!

انسان، درگیر تناقضهای خویش

انسان معاصر نیز، در تفکر و رفتار و در تئوریهها و ایده ها، سخت گرفتار تناقض است. گاه تجربه گرا می شود و زمانی خردورزی را ارج می نهد، گاه پرستنده مدرنیته و زمانی ستایشگر پست مدرنیسم، گاهی منکر اصالت اخلاق است و روزگاری در پی تحکیم باورهای اخلاقی و با زگرداندن امنیت و شرافت به جامعه انسانی!

انسان را پدیده ای لغو و بی ریشه می داند، ولی هوسهای انسانی را که ناپایداریترین گرایشها در زندگی انسان هستند و با عبور انسان از کودکی به نوجوانی، جوانی، میانسالی و پیری به سرعت رنگ می بازند و تغییر می کنند، پایه پولادین سیاست و اقتصاد و فرهنگ و هنر و قانون می داند!

این است که در میدان سیاست به عالی ترین چیزی که دست می یابد، دموکراسی است! و در فضای مدنیت به زیباترین اصلی که نائل می شود، پلورالیسم اعتقادی است! چرا که فراتر از انسان هیچ نیست، انسان است که قانون می سازد و انسان است که به باورها جان می دهد. بدون انسان و قبل از انسان و فراتر از انسان، هیچ قانون و باید و نبایندی نیست، بلکه هیچ هستی نیست! و اکنون این باور جزمی و انعطاف ناپذیر را بگذاریم در کنار اعتقاد به نسبیت! نسبیت همه چیز، نسبیت فهم، نسبیت حقیقت، نسبیت شریعت، نسبیت اخلاق و...
به راستی، انسان جز در میدان انسان شناسی و معنی یابی هستی، در کدام عرصه دیگر از زندگی خود تا بدین اندازه بار تناقض را پذیرفته است و آسمان خراشی از منیت و انسان مداری را بر پوسته های نازک ناباوری و پوچ پنداری هستی بنیان نهاده است!

انسان، شریف ترین یا حقیرترین موجود!

چنانکه گفته شد، انسان، قرنهای قرن براین باور بود که گل سر سبد خلقت است، برترین موجود گیتی است، و در عمل، خدای زندگی اجتماعی و اعتقادی خویش است. اما در پندار، همواره از ارواح، جنیان، شیاطین و... ترسیده است و از پوچی و بی بنیادی رنج برده است. شیران را در بند کشیده و خود از نیش پشه ای جان باخته است!

اکنون باید دید، به راستی انسان، کدام است. برترین است یا حقیرترین، نیرومندترین است یا ضعیف ترین، خردمندترین است یا سفله ترین، عدالت خواه و ایثارگر و آزاده است یا جهل پیشه و هوسران و برده زر و زور!

حقیقت این است که انسان هیچ یک از این همه نیست و همه آنها هست!

اگر پسوند (ترین) را از صفات یادشده حذف کنیم و (اخلاق) را از انسان برداریم، آن گاه همه این صفات در انسان یافت می شوند و تناقض از میان بر می خیزد؛ یعنی انسان استعداد این همه را دارد و در هیچ یک از این زمینه ها استعداد و فعلیت مطلق ندارد.

انسان موجودی است خردورز، اما هرگز از خرد مطلق برخوردار نیست. انسان موجودی است دانش پژوه، ولی هرگز به راز همه هستی احاطه پیدا نخواهد کرد. پس جای خرد مطلق و علم مطلق و خدای هستی را هرگز پر نخواهد کرد. و با این حال فاقد ارزش وجودی هم نیست، چرا که اگر چنان بود، حکمت خرد مطلق هستی به او اجازه عرض اندام نمی داد.

(و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً) اسراء/ ۷۰

ما انسان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.

انسان، نه برترین موجود هستی است و نه حقیرترین و بیهوده ترین. موجودی است فراتر از متوسط، و برتر از بسیاری موجودات زمین. به شرط آن که حد خویش بشناسد و شرط فضیلت را به جای آورد. نه خود را خدای پندارد و نه خویشتن را حقیر و بیهوده و بی تدبیر شمارد.

نه خود را آزاد مطلق بشناساند و نه با زنجیر جبر و تقلید کورکورانه، هویت خویش را انکار کند.

نه وحی را تجربه شخصی انسانی زمانی و مکانی بداند و نه بر ظاهر الفاظ وحی، جمودی انعطاف
ناپذیر به خرج دهد. نه حکومت و قانون را یکسره اموری عرفی و اعتباری و انسانی بخواند و نه
چونان خوارج، صلاهی (ان الحکم الا لله) سر دهد.